



یادداشت

## دخترها عزیزند چون دخترند

آیه طائی  
دبیر گروه زندگی

من مثل باقی دخترهای فامیل نبودم. خانواده ما، یک خانواده سنتی بود و من مثل باقی دخترها، آرام و متین نبودم، رنگ صورتی را دوست نداشتم، همیشه خندان و شاد هم نبودم. من از در و دیوار بالا می‌رفتم، نه چون می‌خواستم پسر باشم و کارهای پسرانه کنم، چون عاشق عکاسی اجتماعی بودم و برای برخی عکس‌ها نیاز به زاویه‌ای بلندتر از قد خودم داشتم.

یک بار سه تا خیابان را با کوله دوربین و لنزها دویدم و از دست پلیس فرار کردم، چون بی‌هوا از دیوار بانک بالا رفته بودم و جایی حواسم به‌جا آمد که داد زد، آن بالا چه کار داری و من مثل گربه‌ای ترسیده، پایین پریدم و الفرار. نوجوان بودم و زیاد می‌ترسیدم. از پلیس بیشتر از آدم‌های عادی.

من برای رسیدن به خواسته‌هایم مجبور بودم از ظرافت دخترانه‌ام کم کنم؛ انتخاب نبود، مکانیزم دفاعی بود برای بقا. می‌دانستم بدون رسیدن به خواسته‌هایم

مرده‌ای متحرک خواهم بود و من نمی‌خواستم بمیرم. گوش‌هایمان پر است از کلیشه‌هایی درباره دختران که هنوز و همیشه با نزدیک شدن به روز دختر زیاد می‌شنویم و من حالم بد می‌شود از تک‌تک کلماتش.

خسته‌ام از این همه تکرار اشتباه. اینکه دخترها برای هر خانهای لازمند که خانه را صورتی کنند و غم‌خوار پدر باشند و عصای دست مادر و مادر برادر؛ اینکه دخترها از اول مادرند و مهربانی‌شان ال است و بل است.

کافی نیست؟ این همه بار مسئولیت را برای چه از ابتدای پاگرفتن روی دوش دخترها می‌گذارید؟ چرا اجازه نمی‌دهید دخترها بچه باشند و بچگی کنند؟ چرا دختر باید غم‌خوار پدر باشد؟ مگر عشق فرزند به پدر، جنسیت برمی‌دارد؟ پسرها غم‌خوار نیستند؟ مهربان نیستند؟ حامی نیستند؟

اگر دختری دوست نداشت صورتی باشد، یعنی می‌خواهد ادای پسرهارا در بیاورد؟ حتمی باید دخترها در قیاس با پسرها تعریف شوند؟ نمی‌شود دختری آبی باشد؟ سبز باشد؟ قهوه‌ای باشد؟

دختر قرار نیست به دنیا بیاید که ظرافت و لطافت ساطع کند، این خانواده است که باید با انمیتی که می‌سازد، اجازه دهد دختر با لطافتش زندگی کند، آزاد و رها باشد. دختر هم انسان است و به حکم انسانیت ارزشمند است و دوست داشتنی؛ نه چون لطیف است و مهربان است و صورتی.

۲. اگر قرار است روزی در تقویم به حرمت حضرت معصومه (ع) که فخر ایران است به نام روز دختر داشته باشیم، باید تلاش کنیم در آن روز به جای قالب زدن دختران، آنها را همین که هستند، دوست بداریم و احترام کنیم؛ نه چون عصا دست پیری است و غم‌خوار است و حامی است و صورتی؛ نه

چون حجاب می‌کند و در خانه می‌ماند. اگر دست از این کلیشه‌ها برداریم، دخترها می‌توانند آزاد باشند به انتخابی که صورتی را می‌پسندند یا سبزی را، کار خانه را دوست دارند یا فعال اجتماعی بودن را، دل‌شان می‌خواهد آرام و ظریف باشند یا پر سروصدا، درون‌گرا باشند یا بیرون‌گرا و... و هیچ کدام را با اصل هویت‌شان مغایر ندانند. دخترها باید باشند و باید احترام و ارزش ببینند بدون دلیل، بدون هیچ برای و چون که.



اگر دست از این کلیشه‌ها برداریم، دخترها می‌توانند آزاد باشند به انتخابی که صورتی را می‌پسندند یا سبزی را، کار خانه را دوست دارند یا فعال اجتماعی بودن را، دل‌شان می‌خواهد آرام و ظریف باشند یا پر سروصدا، درون‌گرا باشند یا بیرون‌گرا و... و هیچ کدام را با اصل هویت‌شان مغایر ندانند

# زندگی



## گفت‌وگویی به بهانه روز دختر

# دخترها نمی‌خواستند پسر باشند فقط...

عده‌ای به اشتباه آن را تعبیر می‌کنند. یک سری اراجیفی که عده‌ای به خیال باطل‌شان برای دفاع از حقوق دختران و زنان می‌گویند. دخترها امروز می‌خواهند که در شغل و هنر، محدودیتی نداشته باشند. من خودم شاگردانی دارم که صدای خیلی خوبی دارند و عاشق خواندن هستند ولی نمی‌توانند. با این حال کلاس آواز و موسیقی را ادامه می‌دهند چون که رؤیا بزرگی در سر دارند. یک سری از همین دخترها حتی توانستند خانواده‌شان را مجاب کنند که مخالفتی با کلاس آوازشان نداشته باشد. این یعنی دختران ما می‌جنگند و عقب‌نشینی نمی‌کنند.

فاطمه؛ مادر شاعری از دهه شصت می‌گوید: آگاهی، تجربه و قدرت، گفت‌وگو، حلقه گمشده دختران در دهه‌های شصت و هفتاد بود. سال‌های پس از جنگ و سازندگی، سالهایی بود که روابط خانوادگی بویژه روابط دختر با سایر اعضای خانواده در سایه فضا سیاسی و اجتماعی آن زمان بود.

سیاستمداران نوپا حکومت تازه و جوان، در حال نوشتن و اجرای سیاست‌های کلان بودند اما انگار روح جامعه یعنی خانواده و زن را فراموش کردند. زنان و دختران، نمی‌دانستند در این دنیا مردانه چه می‌خواهند. آینده مادر و دختر ایرانی مثل آینده کشور در ابهام بود. اکثر دختران پس از دیستان و دبیرستان برنامه‌ای برای زندگی نداشتند. یا ازدواج و تشکیل زندگی مشترک که مهارت و کیفیت آن را به هیچ دختری آموزش نداده بودند یا ورود به دانشگاه که باز هم خانواده و جامعه برنامه روشنی برای پس از آن نداشت. گزینه‌های زیادی برای انتخاب نبود.

آگاهی دختران در این سال‌های اخیر نتیجه آموزش نیست، نتیجه آزمون و خطاست. نتیجه تجربه‌های غالباً سخت و تلخ است. دخترانی که امروز می‌دانند چه می‌خواهند و برای آن

است نگذارد دخترها به هدفی که دارند برسند، ترس از دست‌دادن است. ترس از دست‌دادن چیزهایی که یک عمر برایش تلاش کردند، ترس از دست‌دادن موقعیت و جایگاه اجتماعی که دارند، ترس از دست‌دادن آرامش خانواده. اگر این ترس‌ها نباشد، برای رسیدن به حقوقشان راحت‌تر می‌جنگند.

مشکل دیگر در مسیر راه دخترها، عمدتاً خانواده‌هایی هستند که همراه نیستند. دخترهای امروز ما دیگر می‌دانند که این جنسیت نیست که محدودیت می‌آورد، چهل خودمان بود و وجود آدم‌هایی که چهل را به خودمان داده بودند تا قدرشان بیشتر شود. همین که اینها را متوجه شدیم، بیشتر عاشق جنسیت و هم‌جنس‌های مظلوم‌مان شدیم و خودمان را مسئول می‌دانیم که این میراث را برای دخترهای نسل بعد جا نگذاریم. آگاهی دخترهای امروز اصلاً چیز کمی نیست. شاید یک سری از ترس‌ها، قدرت دخترها را کم کرده باشد ولی یک پیچ‌بج‌ها و درگوشی‌هایی بین‌مان افتاده است که از صد تا فریاد هم قوی‌تر و اتحادمان را بیشتر کرده است.

امروز دخترها پوشش برابر می‌خواهند که

که خودشان را توانمندتر می‌بینند و از آزمون و خطا کردن، از شکست خوردن هراسی ندارند. حواسمان به چرخاندن این لنز و دیدن این تفاوت‌های آشکار باشد.

زهره که چند سالی است معلم دبیرستان دخترانه است، می‌گوید: من شاگردانی دارم که هم در روستا و محیط بسته‌تر زندگی می‌کنند و هم در مرکز شهر. دانش‌آموزانی که پدر و مادرشان هم از نسل جوان هستند و هم از دهه‌های چهل. در گذشته دخترها حسرت‌های لحظه‌ای بیشتری داشتند. از حق و حقوق دیگری باخبر نبودند، اما الان این حسرت‌ها را شاید فقط در بین دختران روستا ببینم، دیگر دخترها دوست ندارند شبیه پسرها باشند یا شبیه پسرها رفتار کنند و حسرت بخورند که کاش دختر نبودند. انگار دخترها الان تمام انرژی‌شان را دارند صرف رسیدن به حق و حقوق مهم‌تری می‌کنند. مخصوصاً بعد از ماجراهای شهریور سال گذشته، جسورتر شده‌اند و اتفاقاً دارند خیلی از دختربودنشان کیف می‌کنند. احساس ارزشمندی و قدرت بیشتری دارند. به تعبیر فکر خانواده‌ها و جامعه فکر می‌کنند.

بزرگترین مشکلی که وجود دارد که ممکن

سمیه ملاتبار  
نویسنده



داشتم از علاقه‌هایشان می‌پرسیدم. از اینکه چند سال دیگر که درسشان تمام شد، قرار است چه کار کنند؟ چه هدفی دارند؟ جواب‌هایشان قشنگ بود. یاسمن گفت عاشق گل و گیاه است و در فکر راه‌اندازی گلخانه روئایی‌اش. مهکامه هم چند تا از هنرهای موردعلاقه‌اش را گفت. معصومه ساکت بود و داشت فکر می‌کرد. ضحی همینطور که سرش در دفتر نقاشی قشنگش بود گفت: «هر کسی از یک چیزی لذت می‌برد، من هم از هنر». یک جوری داشت زیر لب زمزمه می‌کرد که انگار با ما نبود، با خودش بود. با اینکه می‌دانستم عاشق کشیدن نقاشی است اما دوست داشتم خودش برایش حرف بزند. گفتم ضحی چه شده؟ تو از چه چیزی لذت می‌بری؟ گفت از نقاشی کشیدن. بچه‌ها به صفحه باز دفترش که روی میز بود اشاره کردند و گفتند خانم ببینید این را الان کشید، لایه‌لای درس‌هایی که دوستشان نداشت... این نقاشی بود که حالش را خوب می‌کرد که کم می‌کرد از خستگی‌هایش.

شما چطور؟ می‌دانید دخترتان از چه چیزی لذت می‌برد؟ می‌دانید برای شادی و رضایت

دخترتان چه کارهایی باید انجام دهید؟ تمام درخواست‌ها یا عیب‌ها و ساختار شکنی مادخرهای قدیم این بود که فکر می‌کردیم کاش دختر نبودیم که اگر دختر نبودیم، اوضاع‌مان خیلی شادتر بود که کاش پسر بودیم تا تقریباً مان هم به‌راه می‌بود و آزادی فکر و عمل بیشتری می‌داشتیم اما دختران امروز فرق کرده‌اند. لنز را که می‌چرخانیم، دخترانی را می‌بینیم که نیاز به استقلال، آزادی و انتخاب را خیلی پررنگ بیان کرده‌اند. دخترانی



آرزوی پسر بودن، فقط فرار کردن از ناتوانی در حق خواهی و آزادی انتخاب است. در نهایت می‌توان گفت حکومت و جامعه و خانواده‌ای که زنان خسته و خشمگین و بلاتکلیف دارد، در اجرا همه سیاست‌هایش دچار مشکل خواهد شد. چه اقتصادی باشد، چه اجتماعی و چه فرهنگی